

بحث: اعتبارات ثلاث ماهیت

الف) سابق بر این در بحث از معنای اسم جنس، فی الجمله به بحث از اعتبارات ماهیت اشاره کردیم^۱ و گفتیم:

۱. درباره اعتبارات ماهیت باید به چند نکته توجه داشت:

الف) گاهی سخن درباره آن است که یک لفظ برای چه معنایی وضع شده است. در این حالت، گاهی معنی به همراه قیدی خاص است و گاهی معنی همراه با عدم قیدی خاص است و گاهی همراه با اطلاق نسبت به قیود است و گاهی هم «معنی بدون هیچ قیدی» موضوع له است.

ب) گاهی سخن درباره آن است که ماهیت در عالم عین و عالم ذهن چگونه موجود می شود

ج) و گاهی سخن درباره آن است که «وجود» در هر نشئه چگونه است.

د) و گاهی سخن درباره آن است که چه ماهیتی در موضوع حکم شارع اخذ شده است.

۲. سخن ما در این مقام، بحث (الف) است ولی در فلسفه بحث درباره (ب) است و در عرفان بحث پیرامون

(ج) مطرح می شود و در فقه بحث پیرامون (د) است.

۳. پس اگر می گوئیم لفظ «رجل» برای «مفهوم رجل بدون قید» (لا بشرط مقسمی) وضع شده است، سخن

مربوط به مقام (الف) است.

و اگر می گوئیم «انسان» اگر به شرط عوارض مشخصه باشد فرد خارجی است و اگر لا بشرط (مقسمی) از عوارض مشخصه باشد، کلی طبیعی است و اگر به شرط لای از عوارض مشخصه باشد، کلی ذهنی (عقلی) است، این بحث مربوط به فلسفه است.

و اگر می گوئیم «وجود» اگر به شرط محدودیت شیء باشد، ممکن است و اگر به شرط لای از محدودیت باشد واجب الوجود است و اگر لا بشرط از محدودیت باشد فیض منبسط است، این مربوط به عرفان است.

و اگر می گوئیم، «انسان» اگر به شرط ایمان باشد، موضوع جواز اعطای زکات است، این مربوط به فقه است.

۴. توجه شود که در (الف) و (د)، لحاظ آدمی، اعتبارات مختلف را پدید می آورد ولی در (ج) و (ب)،

اعتبارات واقعی است (و در حقیقت اعتبار نیست بلکه وقتی دو یا چند نوع تحقق را ملاحظه می کنیم، و با هم قیاس می کنیم، آن را در قیاس با هم به شرط شیء و لا بشرط و ... می یابیم).

^۱ . ن ک: درسنامه اصول، سال پانزدهم، ص ۱۳۵



پس در (الف) لحاظ واقع، باعث پیدایش اعتبارات می‌شود و در (د) لحاظ شارع، باعث پیدایش موضوع می‌شود.

ولی در (ب) و (ج) تحقق خارجی وجود و ماهیت است که وقتی ما آنها را با هم قیاس می‌کنیم، آنها را اینگونه می‌یابیم.

۵. همچنین توجه شود که اگر بخواهیم یک تقسیم را به گونه‌ای لحاظ کنیم که یک لا بشرط مقسمی، برای به شرط لا و به شرط شیء و لا بشرط قسمی، مقسم باشد، باید حتماً دو (و تنها دو) مفهوم را با یکدیگر قیاس کنیم.

به این معنی که بگوییم مفهوم اول در قیاس با مفهوم دوم به ۴ صورت قابل تصویر است. یا مفهوم اول بدون تقید و لحاظ مفهوم دوم، لحاظ شده است (لا بشرط مقسمی) و یا با تقید به مفهوم دوم لحاظ شده است (بشرط شیء) و یا با تقید به عدم مفهوم دوم لحاظ شده است (به شرط لا) و یا با تقید به «اتلاق نسبت به مفهوم دوم» لحاظ شده است (لا بشرط قسمی).

و لذا اگر بگوییم مفهوم اول در قیاس با مفهوم دوم لا بشرط است ولی در قیاس با مفهوم سوم به شرط شیء است، در حقیقت به نوعی آشفتگی در تقسیم‌بندی دچار شده‌ایم.

(ب) حضرت امام درباره تقسیمات مذکور می‌نویسند:

«ثمَّ إِنَّ الْقَوْمَ قَسَمُوا الْمَاهِيَّةَ إِلَى لَا بَشَرٍ، وَ بَشَرٍ شَيْءٍ، وَ بَشَرٍ لَا.

و ظاهر کلمات اکابر فنّ المعقول أنّ تقسیمها إليها- و کذا إلى الجنس و المادّة و النوع- بالاعتبار و اللحاظ، و کذا الافتراق بينها، و أنّها إن لوحظت مجردة عن اللواحق تكون بشرط لا، و إن لوحظت مقترنة بشيء تكون بشرط شيء، و إن لوحظت بذاتها لا مقترنة و لا غير مقترنة تكون لا بشرط شيء، و أنّ الفرق بين اللا بشرط المقسمی و القسمی بتقيد الثانی باللابشرطيّة دون الأوّل، و کذا حال الجنس و أخويه، و أنّ الفرق بينها باللحاظ، فإذا لوحظ الحيوان بشرط لا يكون مادّة، و لا بشرط يكون جنسا، و بشرط شيء يكون نوعا و قد اغترّ بظاهر كلماتهم أعظم فنّ الأصول، و وقعوا في حيص بيص في أقسام الماهيّة، و الفرق بين اللا بشرط المقسمی و القسمی، حتّى قال بعضهم:

إنّ التقسيم إنّما هو للحاظ الماهيّة، لا لنفسها.



و لا یسع لنا الإذعان بأنّ أعظم الفلاسفة قد اقترحوا هذه التقسیمات فی باب الماهیة و الجنس و الفصل من غیر نظر إلی نفس الأمر و نظام الکن، و إنّما کان نظرهم صرف التلاعب بالمفاهیم، و محض اعتبارات ذهنیة من غیر أن تكون حاکية عن الواقع.

ثمّ لا ینقضی تعجّبی من أنّ صرف اعتبار شیء لا بشرط کیف یؤثر فی الواقع، و یجعل الشیء قابلاً للاتّحاد و الحمل، و أخذه بشرط لا یوجب انقلاب الواقع عمّا هو علیه؟! و لو كانت هذه التقسیمات بصرف الاعتبار لجاز أن یعتبرها أشخاص مختلفون، و یصیر الواقع مختلفاً بحسب اعتبارهم، فتكون ماهیة واحدة متّحدة مع شیء و لا متّحدة معه بعینه، و هو كما ترى.^۱

توضیح:

۱. ظاهر کلمات فلاسفه آن است که تقسیمات ثلاث ماهیت (و همچنین فرق گذاری بین جنس و ماده و نوع و یا فرق بین صورت و فصل و نوع) ناشی از اعتبار و لحاظ است.
۲. یعنی اگر حیوان به شرط لا لحاظ شود ماده است و اگر لا بشرط لحاظ شود جنس است و اگر به شرط شیء لحاظ شود، نوع است.
۳. و این عبارت باعث گمراهی شده است و برخی از اصولیون گفته‌اند این تقسیم به لحاظ ماهیت است و نه برای نفس ماهیت [یعنی تصور کرده‌اند که یک ماهیت را اگر چند نوع لحاظ کنند، جنس و ماده و نوع پدید می‌آید]
۴. در حالیکه این تقسیم‌بندی برای نفس ماهیت است، یعنی دو ماهیت که هر دو دارای واقعیت خارجی هستند وقتی با هم مقایسه می‌شوند، در قیاس با هم به شرط لا و لا بشرط هستند.
۵. و نمی‌توانیم بپذیریم فلاسفه بزرگ می‌خواستند صرفاً در مقام نام‌گذاری برای مفاهیم ذهنی، لحاظ‌های مختلف داشته باشند (یعنی یک ماهیت را گاهی لا بشرط لحاظ کرده‌اند و برای آن نام گذاشته‌اند و گاهی به شرط لا لحاظ کرده‌اند. و اصلاً نمی‌خواستند برای دو شیء مختلف که دارای تحقق هستند، لفظی را وضع کنند)
۶. و تعجب من از کسانی که اعتبارات را مربوط به لحاظ‌ها می‌دانند، تمام نمی‌شود چرا که نمی‌توانم بپذیرم که چگونه یک ماهیت، اگر «لا به شرط از حمل» لحاظ شود، به صرف اینکه ما لحاظ را تغییر می‌دهیم، قابلیت حمل بر ماهیت دیگر (و اتحاد و هویت) پیدا می‌کند. و اگر همان را «بشرط لا از حمل» لحاظ کنیم، انقلاب ماهیت پیدا کرده و قابلیت حمل نخواهد داشت.

^۱ . مناهج الوصول، ج ۲، ص ۳۱۸



۷. و اگر صرف اعتبار بتواند ماهیت را تغییر دهد، پس می‌تواند با یک شخص را با اعتبار مختلف تبدیل به شخص دیگری کرد.

ما می‌گوییم:

۱. ما حصل سخن حضرت امام آن است که:

آنچه در عالم خارج وجود دارد حیوان است که حمل بر ناطق خارجی نمی‌شود (بلکه با یکدیگر ترکیب می‌شوند و یا به یکدیگر منضم می‌شوند)، وقتی ما آن را در ذهن خود تصویر می‌کنیم، آن را «حیوان به شرط لای از حمل» می‌یابیم و آن را «ماده» نام می‌نهیم. پس لحاظ ما ماده را نمی‌رساند بلکه ماده یک واقعیت است.

۲. به نظر سخن ایشان درباره «ماده» کامل است (که لحاظ ما آن را پدید نمی‌آورد) ولی درباره جنس این سخن مطابق با نظر مشهور فلاسفه قابل مناقشه است، چرا که ذهن ما با لحاظ حیوان به نحو لا بشرط، یک مفهوم جدید می‌سازد که همان را جنس می‌نامیم. [البته سخن ایشان درباره جنس را خواهیم آورد و خواهیم گفت که ایشان تعریف دیگری از جنس ارائه می‌دهند].

